

# دیالکتیک نفی پسا صهیونیسم

نویسندگان: سید احمد موسوی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰

مرضیه سجادی\*\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۰

## چکیده

جستار پیش رو بر آن است تا تاثیر پست صهیونیسم را به عنوان یک گفتمان انتقادی بر تحولات جامعه اسرائیل مورد کنکاش قرار دهد. نویسندگان با استفاده از رویکرد انتقادی دیالکتیک نفی آدورنو به دنبال نشانه‌روی به آن گره‌گانهایی است که مدافع و پشتیبان نوع خاصی از مناسبات میان سوژه و ابژه هستند. در پاسخ به این پرسش که آیا اندیشه و جنبش پسا صهیونیسم به عنوان یک رویکرد انتقادی می‌تواند گسست اساسی در اندیشه صهیونیسم محسوب شود و تاثیر مخربی بر جامعه و رژیم اشغالگر اسرائیل بگذارد، فرضیه این گونه مطرح شده است که برخلاف تصور برخی پژوهش‌گران، رویکرد انتقادی پسا صهیونیسم نمی‌تواند چنین چالشی ایجاد نماید. این امر ناشی از دو مساله است: نخست اینکه از لحاظ شناختی و عملی، ماهیت اندیشه پسا صهیونیستی چیزی فراتر از همسانی و فراتر از تناقض است؛ این امر با همبودگی تنوع خواهد بود؛ دوم عدم توجه گفتمان پست صهیونیستی به تغییر اجتماعی در متن صور تاریخی مشخص آن را به سمت تجرید از فرایند تاریخی و نفی انتزاعی سوق داده است.

واژگان کلیدی: صهیونیسم، پست صهیونیسم، اسرائیل، آدورنو، دیالکتیک نفی

mosavi.shosh@gmail.com

\* دانش آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

sajadi1391@yahoo.com

\*\* دانش آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۳۰-۱.

◆ آمریکاشناسی . اسرائیل‌شناسی

## مقدمه

یکی از عمده‌ترین تحولات فکری در جامعه اسرائیل سال‌های دهه ۱۹۹۰، ظهور گفتمان پست‌صهیونیسم و تاثیر آن بر تحولات آن بوده است. این اندیشه بحث‌های عمده‌ای را میان روشن‌فکران اسرائیل و فلسطین از یک‌سو و پژوهش‌گران عربی و غربی خاورمیانه از سوی دیگر برانگیخت. در باب ماهیت گفتمان پست‌صهیونیسم و علل ظهور آن، پژوهش‌های چندی در زبان فارسی صورت گرفته است (مهتدی، ۱۳۷۷؛ ملک‌محمدی؛ علیخانی، ۱۳۷۸، علمی، ۱۳۷۹؛ بهزادی، ۱۳۸۰؛ پاپه، ۱۳۸۱؛ خزلی، ۱۳۸۳ و احمدی، ۱۳۸۵)، با این همه دامنه این پژوهش‌ها که شامل ترجمه و تالیف هر دو می‌شود، به اندازه‌ای نیست که ابعاد گوناگون این اندیشه و تاثیرات آن در آینده را روشن سازد.

هدف این پژوهش آن است که مبحث جدیدی را در رابطه با پست‌صهیونیسم مطرح سازد، که تا حدی برای خوانندگان فارسی‌زبان روشن نشده است. با توجه به اینکه مسئله فلسطین و کشمکش اعراب و اسرائیل از نیم‌قرن پیش توجه جامعه ایرانی را به خود جذب کرده است، و با توجه به اینکه به لحاظ سیاسی نیز این کشمکش، در رابطه با ایران به ویژه جایگاه آن در خاورمیانه و رابطه‌اش با کشورهای این منطقه اثرگذار بوده است، مطرح ساختن تحولات سیاسی اجتماعی و گفتمان‌های روشنفکری در عرصه فلسطینی - اسرائیلی برای جامعه ایران امروز یک امر ضروری است. در رابطه با پدیده صهیونیسم بحث‌های گوناگونی در خارج ایران و به ویژه در جهان عرب صورت گرفته است، اما یکی از عمده‌ترین موضوعات مطروحه در نوشته‌های نویسندگان عرب و به‌ویژه فلسطینی، مساله اثرگذاری پست‌صهیونیسم بر تحولات مربوط به قضیه کشمکش فلسطینی - اسرائیلی بوده است. برخی از این نوشته‌ها که گاه در ایران نیز نمونه‌های آن پدیدار می‌شود، بر این نکته تأکید دارند که پست‌صهیونیسم نشانه عمده‌ای از اوج بحران‌ها در جامعه اسرائیل و یکی از نشانه‌های مهم فروپاشی آن است. این نوشته‌ها به‌ویژه، با تاکید بر مسئله شکاف‌ها در جامعه اسرائیل، ظهور پست‌صهیونیسم را نیز یکی از شکاف‌های عمده جامعه رژیم صهیونیستی می‌دانند و ابراز امیدواری می‌کنند که جامعه اسرائیل به دلیل وجود همین شکاف‌ها به فروپاشی منجر شود (حنیفه، ۱۳۸۰: ۷۳).

در این پژوهش، با تمرکز بر این موضوع محوری، این پرسش را مطرح می‌سازیم که

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا شناسی. اسرائیل شناسی. سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

پست‌صهیونیسم چه تاثیری بر جامعه اسرائیل خواهد گذاشت و آیا همان‌گونه که برخی از نوشته‌های موجود، به‌ویژه در میان نویسندگان عرب برمی‌آید، پست‌صهیونیسم به مفهوم نوعی شکاف اصلی و بحران عمده در اسرائیل است و همراه سایر شکاف‌ها، فروپاشی و یا حداقل تحول عمده‌ای را در اسرائیل به‌دنبال می‌آورد؟ همراه با این پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود که یکی از مهم‌ترین آنها بر ماهیت گفتمان پست‌صهیونیسم استوار است. آیا گفتمان پست‌صهیونیستی به منزله یک چالش اصلی برای گفتمان صهیونیسم است؟ و آیا اصلاً گفتمان پست‌صهیونیسم می‌تواند تحولی عمده در فرایند تحولات سیاسی و اجتماعی اسرائیل و به‌تبع آن سرنوشت کشمکش اسرائیلی-فلسطینی به‌دنبال آورد؟

پاسخ دادن به این پرسش‌های اساسی و فرعی متضمن بحثی عمیق‌تر پیرامون گفتمان و پدیده پست‌صهیونیسم است. گرچه هدف اصلی پژوهش شرح و توصیف چگونگی ظهور پست‌صهیونیسم، علت آن، ماهیت پدیده و پیش‌گامان اصلی آن نیست، و صرفاً به کنکاش پیرامون اثرگذاری این گفتمان بر جامعه اسرائیل و ماهیت این اثرگذاری می‌پردازد، اما ارایه پاسخ به پرسش‌های مذکور و طرح فرضیه اساسی پژوهش، ما را بر آن می‌دارد که در لابه‌لای بحث‌ها گاه موضوعات فوق‌الذکر را در جهت تبیین اثرگذاری پست‌صهیونیسم بر تحولات جامعه اسرائیل و گفتمان صهیونیستی به‌گونه‌ای فشرده، به‌کار گیریم.

اما پرداختن به موضوع و پاسخ‌گویی به سؤالات پژوهش، بدون مبانی نظری امکان‌پذیر نیست. به‌عبارت دیگر، لازمه پرداختن به سؤالات و طرح فرضیه، طرح چارچوبی مفهومی است که بر اساس آن بتوان به نظریه‌پردازی و تبیین تحولات مربوط به پست‌صهیونیسم دست زد. بدین لحاظ است که بحث را نخست با نظریه انتقادی «دیالکتیک نفی» آدورنو آغاز می‌کنیم. این رهیافت نقش مهمی در تدوین فرضیه اصلی پژوهش خواهد داشت. به‌دنبال این بحث مفهومی و ارایه چارچوب نظری، به مسئله پست‌صهیونیسم به مثابه یک گفتمان و رابطه آن با فرایندهای اجتماعی - سیاسی خواهیم پرداخت تا روشن شود که این پدیده چه تاثیری از تحولات درونی و محیطی جامعه اسرائیل گرفته و چه تاثیری می‌تواند بر آنها داشته باشد. لازمه پاسخ دادن به پرسش‌های فرعی پژوهش ما را بر این می‌دارد که ماهیت گفتمان پست‌صهیونیسم و پیش‌گامان طرح آن و نیز علت

طرح و ارایه این گفتمان را بررسی کنیم. در این رابطه به‌ویژه بحث گونه‌شناسی نگرش‌های پساصهیونیستی، تفاوت‌ها و تشابهات آن با گفتمان صهیونیستی ضروری است. علاوه بر این، برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های فرعی، به‌ویژه پرسش مربوط به رابطه میان صهیونیسم و پساصهیونیسم و ماهیت چالش گفتمانی آن برای صهیونیسم، می‌بایست به بحث پیرامون علل ظهور اندیشه پست‌صهیونیسم و نگرش‌های گوناگون خاورمیانه‌ای در این رابطه بپردازیم.

### یک. چارچوب تئوریک: دیالکتیک نفی آدورنو

اساطیر و توهمات و مانند آنها، چیزی جز تصورات ذهنی نیستند. بنابراین ابزار تصوراتی (تصورات حسی، زبان، تعاملات اجتماعی و تاریخ)، خودشان منبع خطای سیستماتیک هستند. شرط شناخت واقعی، استقلال کامل و تبری جستن از این مقدمات خطا‌آفرین است. تمایل برای استقلال معرفت‌شناختی خردگرایانه، در نوشته‌های واقع‌گرایان آلمانی و در راس همه کانت و فیخته بسط داده شده است. در اندیشه آنها خود بنیاد بودن خرد و استقلال معنایی مفاهیم، با خودجوشی سوژه استعلایی، به صراحت قابل تشخیص است. این موضوع و مفهوم فلسفی سیستم که در مقابل آن قرارداد، تهدیدی است برای اراده بقای نفس و هنوز مفهومیت انتزاعی آنها از ترس و عصیان در برابر ابژه‌ها حمایت می‌کند. دریافت واقع‌گرایی به عنوان طغیان عقلانی شده، ترجمان آدورنو از نظریه کینه‌اندوزی نیچه و صورت فریه شده آن است. طغیان واقع‌گرایی در قاموس آدورنو، هر آن چیزی است که در برابر خواست‌های عقلانی خودبنیاد قرار می‌گیرد (محمود، ۲۰۱۴: ۷۴).

از آنجا که خودمختاری خرد با استقلال معنایی و مفاهیم، از تجربه‌های واقعی و ابزارهای آن محفوظ می‌ماند، پس از آنچه با عقل در تناسب نیست امری دست‌نیافتنی و مشروط است. آدورنو<sup>۱</sup> در فلسفه‌اش، رهایی از ناهمسانی را دنبال می‌نماید. روش آدورنو برای رهایی استفاده از «دیالکتیک» است. تحلیل دیالکتیکی وی به این مسئله اشاره دارد که مفهوم خردگرایانه یک چیز به معنی شناخت و تشخیص کامل آن است. دیالکتیک نهایتاً به این‌جا می‌انجامد که هرچند قید و بندهای

#### 1. Teodor Adorno

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی. اسراییل‌شناسی. سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

بیرونی، خرد را تحت تاثیر قرار داده است، اما می‌توان خرد را به یک استقلال نسبی رساند و آنها در حقیقت واسطه‌های ضروری‌ای هستند که از طریق آنها شناخت ذهنیات به شناخت عینیات مربوط می‌شود. آدورنو مفهوم دیالکتیک را از هگل وام گرفت. وی در نقد دیالکتیک هگل دیالکتیک خود را «دیالکتیک سلبی»<sup>۱</sup> می‌نامد؛ زیرا معتقد است که سیستم هگلی به شناختی می‌انجامد که اساسا با دیالکتیک در تعارض است و از طرف دیگر معتقد است که تحلیل دیالکتیکی، تنها در شرایطی اعمال می‌شود که واسطه‌های ذکر شده به طور سیستماتیک در نظریه و عمل نادیده گرفته شوند. این باور که انقیاد می‌تواند حاصل اندیشه و یا برداشتی خاص از مفهوم تجربه باشد، ممکن است فریب‌دهنده و گزافه‌گویانه قلمداد شود؛ زیرا این‌گونه به نظر می‌رسد که پرسه‌زنی و کلنجار با مفهوم تجربه، فاصله‌گیری از اجتماع و نیازهای عینی آن است. در درون چنین خواست و خطر کردنی این مفهوم جریان دارد که گرایش‌های مختلف فکری، تنها از برداشت و تفسیر خاصی از تجربه طرفداری کرده‌اند. به این سخن که پرداختن به مفهوم تجربه در همان حال نادیده گرفتن آن بوده است؛ چرا که در چنین پرداخت‌هایی، با فروکاستن کلیت تجربه تنها در چند اصل بنیادین، مفهوم و درونه آن دروغ‌نمایی و بزرگ‌نمایی شده است. از این روست که پرداختن به مفهوم تجربه در همان حال نقد جامعه‌ای است که تنها برداشتی خاص از تجربه را صادق و روا می‌داند؛ چراکه در شیوه مورد نظر، اشکال اجتماعی، سنخ نظام معرفتی را تعریف می‌کنند (نرمن، ۲۰۱۵: ۱۷). از اینجاست که دیالکتیک منفی با آشکار ساختن فروکاستگی‌های فلسفه قدیم و ماندگاری آن در «اینجا و اکنون» داده یا امر پیش‌رو<sup>۲</sup> بی‌آنکه از گذشته و تلاش‌های فلسفه قدیم بگسلد، با نقد درون‌زاد<sup>۳</sup> گذشته و حال را به پرسش می‌کشد. دیالکتیک منفی می‌خواهد نشان دهد در جهت‌گیری‌های دستگاه‌های معرفت‌شناسی شکل‌گیری معنا تنها نتیجه و فرآورده قلب و غضب واقعیت «چیز» است. اگر در گذشته و فعلیت فلسفه، واقعیت پیش‌نهاد و در دسترس نتیجه فراگذشتن از پدیدارهاست؛ دیالکتیک منفی با پای‌فشاردن بر چنین اصلی آن را به ضد خود دگرگون می‌سازد. این همان درنگ

### 1. Negative Dialectic

### 2. The Given

### 3. Immanent Critic

در درستی و یا نادرستی ویژگی نئوما و نئوسیس در امر شناخت است (آدورنو، ۱۳۸۶: ۹۲). نخستین مسئله در فراگردهای پیشتر یادشده به مناسبت‌های میان سوژه و ابژه<sup>۱</sup> باز می‌گردد. آدورنو در دیالکتیک منفی و دیگر آثار خود بر این نکته انگشت می‌گذارد که هدف و رسالت نظریه انتقادی، رسالتی معرفت‌شناسانه است. به این ترتیب که باید از رابطه میان سوژه و ابژه، عقلانیتی متفاوت و نافروکاسته متبادر کرد. از این رو، تجربه عقلانی مورد نظر دیالکتیک منفی با نقد دیگر مدل‌های معرفت‌شناسانه آشکار می‌گردد. این همان‌گونه و روشی است که به فراند<sup>۲</sup> می‌شناسیم. دیالکتیک سوژه - ابژه آدورنویی از آنجا که تمامیت را بر نمی‌تابد، سیستمی که ظرف چنین مظلوفی است را نیز بر نمی‌تابد. سیستم در خود تمامیتی اقتدارطلبانه می‌آفریند که این تمامیت و اقتدار، تفکر همسان‌ساز را به وجود می‌آورد. «حمله آدورنو بر سیستم با ردی که بر ایده‌آلیسم می‌زند، هم‌ساز و هم‌پیوند است. عنصر تمایزبخش واقع‌گرایی آلمانی از کانت تا هگل و ویژگی بازتابنده<sup>۳</sup> آن است که می‌توان آن را تلاش القا شده شک باورانه‌ای در امر غیرمفهومی دانست.» (Adorno, 1973: 12) سپس راه گشودگی از برداشت فلسفه قدیم که خود را مالک چیز می‌دانست را این‌گونه می‌داند: «افسون‌زدایی از مفهوم درمان و علاج فلسفه است. چنین کاری فلسفه را از افسارگسیختگی و مطلق شدن دور نگه می‌دارد. ایده‌ای که واقع‌گرایی برای ما برجای گذاشته و در همان حال به دست خود آن در هم شکسته، در کارکرد خویش نیاز به تغییر و دگرگونی دارد: ایده بیکران.» (Adorno, 1973: 13) آنچه در دیالکتیک منفی محل تأمل است، ادامه همان رسالتی است که دیالکتیک روشنگری پیشتر بدان پرداخته بود. یعنی این ایده که آنجا که سخن از تمامیت و عقل ناب باشد، پای نوعی اقتدار و همسانی دیده می‌شود. این همان وهمی است که نه صرفاً در نزد دکارت و کانت، بلکه به فرانسویس

۱. لبه تیز انتقاد آدورنو متوجه فلسفه مدرن است. این فلسفه از تمایز میان سوژه و ابژه آغاز کرد، اما نتوانست به توضیح قانع‌کننده‌ای از رابطه آنها برسد. «سوژه» می‌تواند به یک فاعل، برای نمونه به یک آدم برگردد و هم می‌تواند به فاعلی اجتماعی که مستقل از هر فرد باشد، همچون «آگاه در کل» که کانت در «درآمدی به متافیزیک آینده» طرح کرد، مربوط شود. ابژه می‌تواند به دنیای طبیعی، یا به جهان اجتماعی، یا به جنبه‌هایی از آنان برگردد. ذهنی هست که می‌تواند از راه‌های گوناگون از جمله تجربه‌های حسی، چیزهای بیرون خود یا خودش را همچون چیزی بشناسد.

## 2. Metacritic

## 3. Reflexivity

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی. اسرابیل‌شناسی. سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

بیکن باز می‌گشت. گرچه بسیاری از چیزنویسان با بت‌های بیکنی در مقام ضدیت با ایدئولوژی سخن می‌گویند، اما پرداختن به مطلق عقل خود گونه‌ای ایدئولوژی است (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۵۱).

از این رو، میل فلسفه قدیم (در واژه درست آن فلسفه سنتی) یافتن اصلی برین، ناب و نخستین بود که بی‌آنکه دچار جزمیت یا جبرباوری شود، شرط هر گونه عینیت باشد. جزمیت از آن بابت که از چیز-در-خود در معنای کانتی فاصله گیرد؛ زیرا چنین برداشت می‌شد که چیز-در-خود کانتی از آنجا که بزرگداشت طبیعت و شبحی اسپینوزا باور است و آزادی را نفی می‌کند، پالودن ایده‌آلیسم از عناصر ذهنی‌اش دانست. فرانقد آدورنو بر این عنصر بازتابنده، پژواک نگاه نیچه به سوژه بی‌اراده و سراسر فرمال کانتی است؛ سوژه‌های عاری از غایت و میل و در مقام شعور سترون. اما در نگاه آدورنو در بیرون راندن هدف و علاقه از عمل شناخت، این نه سوژه بلکه ابژه است که به علقه‌های سوژه فروکاسته می‌شود. گناه نخستین<sup>۱</sup> ایده‌آلیسم حتی از زمان فیخته آن بود که عمل انتزاع، ابژه‌های که از آن برآمده را به دور می‌اندازد. با وجود این گرچه خاستگاه و منشاء انتزاع حذف، و از آن حوزه که اندیشه در آن منزل دارد ناپدید می‌شود، اما در خود پایدار و حاضر می‌ماند. اندیشه بدون مورد اندیشه در حکم الغای مفهوم خودش است (Walsh, 2005: 142).

## دو. رویکرد پساصه‌یونیسم: مبانی و ریشه‌ها

پست‌صه‌یونیسم<sup>۲</sup>، به‌عنوان یک بحث جدید پیرامون ایدئولوژی، اصول و اهداف جنبش صه‌یونیسم در سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی مطرح شد و به یکی از کشمکش‌های فکری میان روشنفکران اسرائیلی از یک سو و روشنفکران عرب، به‌ویژه فلسطینی از سوی دیگر تبدیل گردید. پساصه‌یونیست‌ها، خواه صه‌یونیسم را شکلی از ملی‌گرایی استعماری تلقی کنند یا مکتبی که زمانی مشروع بوده و اکنون نامشروع، در هر صورت آنها در شکل‌گیری این حس مشترک سهیم‌اند که

### 1. Proto-Falsity

۲. واژه پست‌صه‌یونیسم، فراصه‌یونیسم، مابعدصه‌یونیسم، پساصه‌یونیسم (Post Zionist) یک اصطلاح سیاسی است که برای اولین بار «یوری رام» جامعه‌شناس اسرائیلی به گروه از نخبگان اسرائیل اطلاق کرد. این واژه دو گروه را دربر می‌گیرد: یک مورخین جدید؛ و دو جامعه‌شناسان منتقد. تعبیر پست‌صه‌یونیسم بر تمامی کسانی اطلاق می‌شود که در کارهای علمی و تحقیقاتی خود اعمال و اقدامات اسرائیل را از آغاز تاکنون مجدداً مورد بررسی قرار داده و از آن انتقاد می‌کنند.

♦ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

جامعه اسرائیل و علم و دانش مربوط به آن در گفتمان‌های صهیونیستی، هم نادرست و هم انحصاری و خطرناک است. بنابراین، نزاع بر سر آینده هویت ملی اسرائیل، از سوی روشنفکران هر دو گفتمان شکل گرفت. به هر حال صهیونیست‌ها خیلی زود متوجه شدند که پیدایش تجدیدنظرطلب‌های تاریخی و جامعه‌شناسان انتقادی، تنها ظاهر امر بوده است. همان‌گونه که «باروخ کیمرلینگ» نیز تشخیص داده است، نقد پسا صهیونیستی در محدود روایت‌های تاریخی یا دعاوی اجتماعی متوقف نشد. کیمرلینگ در سال ۱۹۹۵ اظهار داشت، آنچه که اندیشمندان پسا صهیونیست آن را زیر سؤال می‌برند خود گفتمانی است که توسط متفکرین صهیونیست، برای اقامه و اثبات دعاوی پیرامون رخدادهای تاریخی و حقایق اجتماع، ایجاد شده است. آنجا که صهیونیسم از اصطلاحاتی نظیر «جنگ آزادی»، «وطن ملی»، «نجات ملی» و «گردآوری تبعیدیان» استفاده می‌کرد، دانش سنتی اسرائیل آکنده از گفتمان صهیونیستی بود و روایت‌های تاریخی که از این علم و دانش صادر می‌شود، تنها در خدمت تحکیم و مشروعیت‌بخشی به دیدگاه‌های صهیونیستی در گذشته و حال می‌باشد. یکی از آثار شدید این گفتمان، طرد کامل دیدگاه فلسطینی‌هاست. به همین علت، تفسیری کاملاً ایدئولوژیک و یک‌جانبه از پیشینه اسرائیل ارائه می‌دهد (جمال، ۲۰۱۵: ۶۶).

برای رفع آنچه را که کیمرلینگ و دیگران نقص اخلاق علمی می‌دانستند، تنها به کارگیری روش‌های جدید و یا تجدیدنظر در این علوم، کافی نیست. مشکل اساسی، از مسائل ساده‌ای چون روش یا ملاک نیست، بلکه مشکل خود گفتمانی است که از قبل آن، دانشمندان و متفکرین، مسائل را طراحی و داده‌ها را اخذ می‌کنند. گرچه کیمرلینگ و تیم‌های تحقیقاتی او نسبت به نقش گفتمان صهیونیستی در تولید علم و دانش حساس بودند، گروه دیگر از روشنفکران و متفکرین اسرائیلی، در حال طراحی شبکه گسترده‌ای هستند که راه‌ها و وسایلی که گفتمان صهیونیستی ایجاد نموده است تا برخی امور را در اذهان یهودیان اسرائیل به عنوان امور بدیهه جای دهد، مورد انتقاد قرار دهند. آغاز کار آنها، دعاوی مشترک و عمده نزاع میان فلسطینیان و اسرائیلی‌هاست. این روشنفکران برای ساخت یک گفتمان انتقادی جدید، ایجاد فضایی منطقی که امکان بازسازی زندگی جدید اسرائیلی و سیاست‌های اسرائیل را تسهیل نماید، متعهد شده‌اند. گفتمانی چون گفتمان‌های نظری مطرح از قبیل: فمینیسم، پسا ساختارگرایی، پسااستعمار و پسامدرنیسم (خلیل،



۲۰۱۳: ۴۷). آنها مخصوصاً به قوانینی معترضند که به یهودیان اسرائیل اجازه برخی فعالیت‌ها را می‌دهد، در حالی که از فلسطینیان داخل و خارج از اسرائیل ممانعت می‌شود. برای اصلاح چنین وضعیتی، آنها معتقدند که احتیاج به یک گفتمان انتقادی است که روشنگرانه بوده و مناسبات قدرت را که شریان‌های حیات روزمره اسرائیل را شکل می‌دهد، ترسیم نماید. کارکرد اینچنین گفتمانی، فقط نمایان ساختن آداب و رسوم تکراری که مناسبات قدرت آن را برای فرهنگ و جامعه اسرائیل ایجاد کرده، نیست، بلکه کارکرد این گفتمان، آشکارسازی مکانیسم‌هایی است که وضعیتی را فراهم نموده‌اند تا یهودیان اسرائیل، این آداب و رسوم را عادی و عادلانه تلقی کنند.

یکی از مؤلفه‌های خاص این شکل نقد پسا صهیونیستی، توجه و اهتمام آن بر گفتمان و جریان‌ات، از ره‌گذر مفاهیم و علوم است که در آن تولید و منتشر می‌شوند. مجله عبری زبان «نقد و نظر»<sup>۱</sup> پایگاه مهم برای تولید و انتشار این‌گونه نقد پسا صهیونیستی شده است. به کرات دست‌اندرکاران این مجله، به تبلیغ و تبیین سبک‌های به ظاهر بی‌ضرر جریان‌ات فرهنگی شامل هنر، موزه‌ها و محصولات ادبی و انواع خاص مناسبات وارداتی قدرت پرداخته‌اند. نقد آنها به زبان رایج روز و نظام اسم‌گذاری در زندگی فلسطینیان داخل مرزهای اسرائیل (عرب‌های اسرائیلی) و محل سکونت آنها تسری یافت. آنها نقض صهیونیسم را تشخیص دادند؛ چرا که صهیونیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی و رژیم— که خود را محق می‌دانند— مجموعه‌ای از قوانین، آداب و رسوم، ترتیبات و فرآیندهای برهانی را در زندگی مردم جامعه نهادینه ساخته و همچون معارف بدیه تلقی می‌کند. صهیونیسم از طریق مفهوم «حکومت حق»، تلاش کرد و تا حد زیادی نیز موفق شد که راه و رسوم زندگی یهودیان اسرائیل و مسائل مبتلا به زندگی آنها را شکل و جهت دهد. این حکومت به اصطلاح برحق، همچون تمام رژیم‌های مشروع، صاحب پروسه‌ها و قالب‌های اقتصادی و اجتماعی و برنامه‌ها و مؤسسات آموزشی، نیروی نظامی، رسانه، سیستم قضایی، پایگاه جغرافیایی، بناهای یادبود و یک تقویم رسمی است (برهوم، ۲۰۱۵: ۷۳).

اینها همگی وضعیتی را فراهم نموده است که یهودیان اسرائیل— و خارج از اسرائیل— گفتمانی صهیونیستی را طبیعی و مشروع تلقی کنند. به هر حال، آنچه را که یهودیان اسرائیل ثمرات مثبت

## 1. Theory and Criticism

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

و سازنده گفتمان صهیونیستی تلقی می‌کنند، دیگران، به‌خصوص شهروندان فلسطینی اسرائیلی، ظالمانه می‌دانند. در تمام جوامع، شیوه‌ها و سبک‌های غالبی که در تاریخ، ادبیات، جامعه و هویت ملی ایجاد می‌شوند، در به حاشیه راندن و طرد برخی گروه‌ها و اقشار جامعه مؤثرند. در مورد اسرائیل، آن‌گونه که پسا صهیونیست‌ها معتقدند، این اقشار شامل: فلسطینی‌ها، یهودیان مذهبی، یهودیان میزراهی<sup>۱</sup> و یهودیان خارج از اسرائیل می‌شوند. این عده از افراد، در حالی که اکثر قریب به اتفاق اسرائیلی‌ها گفتمان صهیونیستی و ارزش‌های آن را مثبت و مفید قلمداد می‌کنند، آن را محدود می‌کنند و ظالمانه می‌دانند. به عبارتی دیگر، یک بعد مهم نقد پسا صهیونیسم، اثبات این مطلب است که مفاهیم احساسی که از سوی صهیونیست‌ها تجلی صحیح حقیقت تلقی می‌شود، از قبیل: وطن، تبعید، رهایی، الیه<sup>۲</sup> و گردآوری تبعیدیان، جایگزین مفاهیم استدلالی و عقلانی شده است. پسا صهیونیست‌ها با تأکید و تمرکز انتقاداتشان بر آداب و رسومی که در جریان تمثیل‌ها و تفسیرهای تاریخ، جامعه و فرهنگ اسرائیل ساخته و پرداخته می‌شود، بسیاری از مفروضاتی را که حتی تاریخ‌دانان جدید و جامعه‌شناسان انتقادی مورد تردید قرار نمی‌دهند یا همچون اغلب اسرائیلی‌ها بدیهه می‌پندارند، بغرنج می‌سازند (رنین، ۲۰۱۴: ۱۹).

گفتمان پسا صهیونیستی برآمده از شرایط و تحولات اجتماعی جامعه اسرائیل و محیط خاورمیانه‌ای است؛ البته پیرامون این مسئله که چه عناصری در فرایند اجتماعی منجر به ظهور گفتمان پست صهیونیسم شده اتفاق نظر کامل وجود ندارد (Silberstein, 1999: 49). در حالی که روشنفکران و اندیشمندان اسرائیلی دلایل گوناگونی را از دیدگاه‌های مختلف به‌عنوان شرایط اجتماعی منجر به ظهور صهیونیسم مطرح می‌کنند، نویسندگان و اندیشمندان عربی نیز دلایل خاص خود را، البته با برخی اشتراکات با نویسندگان اسرائیلی، ارایه می‌دهند و آن را نشانه‌ای از بحران فراگیر در جامعه و اندیشه صهیونیسم می‌دانند که بیش از هر چیز از تلاش‌های متمادی مردم فلسطین جهت احقاق حقوق ملی خود ناشی می‌شود (الاسدی، ۱۳۸۰: ۳۳).

از سوی دیگر فاش شدن اسناد جنگ نخست اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ توسط «مورخین

1. Mizrahi

2. Aliyah

جدید» در اواخر دهه ۱۹۷۰، حقایقی را فاش ساخت که افسانه‌های ساخته و پرداخته دست صهیونیست‌ها را برملا کرد و تاریخ‌نویسی اسرائیل را زیر سؤال برد. در آنجا نسل‌نویسی از مورخان اسرائیل دریافتند که فلسطینی‌ها آن‌گونه که تفسیر رسمی می‌گوید، به‌طور اتفاقی و خودبه‌خود از سرزمینشان رانده نشده‌اند. از جمله این مورخان می‌توان به «بنی موریس» اشاره کرد که از نخستین مطرح‌کنندگان گفتمان پست‌صهیونیسم بود و به واقعیت‌های تصفیه و بیرون‌راندن فلسطینی‌ها در پیش و پس از جنگ ۱۹۴۸ اشاره کرد (بهزادی، ۱۳۸۰: ۶۹-۶۷). تحولات جنگ‌های ۱۹۶۷، ۱۹۸۲ و انتفاضه نخست فلسطین در ۱۹۸۷ بی‌گمان نقش مهمی در ایجاد بحران در اندیشه صهیونیسم و ظهور پست‌صهیونیسم ایجاد کرد. برخی از نویسندگان عرب از این تحولات به‌عنوان «جنگ ژوئن ۱۹۶۷: اعلام بحران»، «جنگ ۱۹۷۶: اوج بحران»، «جنگ ۱۹۶۷: شکاف در بنیان» و «انتفاضه ۱۹۸۷: صهیونیسم شکست‌مخورد» یاد کرده و آنها را عوامل مهم ظهور گفتمان پسا‌صهیونیستی دانسته‌اند (الاسدی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۲).

البته دگرگونی‌های درونی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود در بستر اجتماعی که منجر به رشد پست‌صهیونیسم شد، از این فراتر می‌رود. به گمان برخی نویسندگان (اسرائیلی و غیراسرائیلی) پست‌صهیونیسم تا حدی در پاسخ به این نگرش صهیونیستی در جامعه اسرائیل ظهور کرد که بر آن بودند جامعه فلسطینی و عربی همچنان در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ تهدیدی اساسی برای اسرائیل است و بنابراین سیاست‌های پیشین سرسختی و راه‌حل نظامی همچنان باید در دستور کار اسرائیلی‌ها قرار بگیرد. در مقابل این استدلال طرفداران تندروی صهیونیسم، به‌ویژه بنیادگرایان افراطی مذهبی بود و جناح راست درون حزب لیکود، برخی از نویسندگان و اندیشمندان اسرائیلی بر این تأکید گذاشتند که از جنگ ۱۹۷۳ و تهاجم ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان نشان داده است که صهیونیسم به هدف اصلی خود یعنی استقرار دولت یهود و تأمین امنیت آن دست یافته است و مسئله‌ای آن را به چالش نمی‌طلبد. بنابراین به جای راه‌حل‌های نظامی، دولت اسرائیل باید بر راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و فرآیند صلح تأکید کند و با اعطای برخی حقوق به فلسطینی‌ها، امنیت اسرائیل را با صلح تأمین کند تا نظامی‌گری.

از سوی دیگر ظهور گفتمان‌های نوین در سطح جهانی و تحولات جهانی نیز در امر ظهور

گفتمان پسا صهیونیستی مؤثر بوده‌اند. از جمله اینها می‌توان به ظهور و گسترش پست‌مدرنیسم در دهه ۱۹۸۰ در اروپا و گسترش آن به خاورمیانه و سایر نقاط جهان اشاره کرد. نویسندگان و اندیشمندان اسرائیلی نیز همانند سایرین، تحت تاثیر اندیشه پست‌مدرنیسم قرار گرفتند و با استفاده از همان روش‌ها به انتقاد و شالوده‌شکنی صهیونیسم دست زدند. بسیاری از شیوه‌های نقد پست‌مدرن نظیر شالوده‌شکنی، نقد فراروایت‌ها، پلورالیسم و نظایر آن در روش نقد پست‌صهیونیستی بر صهیونیسم آشکار است و نویسندگان پسا صهیونیستی در واقع به‌نوعی همانند پست‌مدرنیست‌ها، به شالوده‌شکنی بنیادهای صهیونیسم و نقد فراروایت‌های تاریخی یا دینی طرفداران آن دست زده‌اند (Lissak, 1996: 113).

گرچه تاثیر شرایط و فرایندهای اجتماعی، همان‌گونه که بحث شد، بر ظهور رویکرد پسا صهیونیسم آشکار است اما اینکه خود پست‌صهیونیسم به‌عنوان یک گفتمان تا چه حد شرایط سیاسی - اجتماعی و اقتصادی جامعه اسرائیل و محیط خاورمیانه‌ای به‌ویژه کشمکش اعراب و اسرائیل را تحت تاثیر قرار دهد، روشن نیست. ذکر این مسئله به‌ویژه از آنجا مهم است که از زمان ظهور پست‌صهیونیسم در مورد ماهیت و اثرگذاری آن بر آینده صهیونیسم و اسرائیل دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است. در حالی که برخی بر آن هستند که اصولاً پست‌صهیونیسم گسست عمده‌ای در رابطه با صهیونیسم نیست و پست‌صهیونیسم تنها پاسخی به بحران گسترده در جامعه اسرائیل و آینده این پدیده است (حیدر، ۱۹۹۷: ۲۳). برخی دیگر از پست‌صهیونیسم به‌عنوان یک گسست اساسی سخن می‌گویند و آن را نشانه یک شکاف عظیم و به‌گونه‌ای آغاز پایان صهیونیسم و اسرائیل می‌دانند. برخی از تحلیل‌گران عرب و مسلمان، چه عرب و غیرعرب، چنین ابراز امیدواری می‌کنند که گرچه اسرائیل از طریق نظامی بر اعراب پیروز شده است، از لحاظ دیگر موفق نشده و برعکس در حال فروپاشی نیز هست (حداد، ۲۰۰۶: ۱۳۷).

این‌گونه تحلیل‌گران وجود شکاف‌های گوناگون در جامعه اسرائیل را یکی از نشانه‌های ازهم پاشیدگی درونی اسرائیل در آینده می‌دانند. مهم‌ترین شکاف‌های درون اسرائیل از نظر این گروه تحلیل‌گران عبارت است از: شکاف میان سکولارها و بنیادگرایان یهود؛ شکاف میان یهودیان شرقی تبار (سفاردیم‌ها) و یهودیان غربی تبار (اشکنازی‌ها)؛ شکاف طبقاتی میان فقیر و غنی؛ شکاف

میان نسل قدیم و نسل جدید از جمله این شکاف‌ها هستند (حلی، ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۳۹). برخی عوامل دیگر نظیر مهاجرت معکوس یهودیان از اسرائیل به سایر نقاط و نیز رشد اعراب اسرائیل در داخل و افزون شدن جمعیت آنان بر یهودیان در آینده را از جمله چالش‌های عمده سر راه جامعه اسرائیل و عامل فروپاشی آینده آن می‌دانند (Lustick, 2002: 43).

گرچه ما بر آن نیستیم که به استدلال‌های مباحث فوق در رابطه با شکاف‌های درونی و فروپاشی آینده اسرائیل، پاسخ گوییم، اما با توجه به زنده بودن بحث پساصهیونیسیم به‌رغم کم‌شدن جوش و خروش مجادلات بر سر آن و با توجه به خوش‌بینی تحلیل‌گران عرب مسلمان و حتی اسرائیلی در رابطه با نقش آن در ایجاد چالش برای صهیونیسیم و جامعه اسرائیلی، بحث پیرامون توانمندی پست‌صهیونیسیم در ایجاد چالش یک امر ضروری است. همان‌گونه که در بخش کلیات پژوهش آمد، پرسش اصلی پژوهش نیز بر محور همین مسئله دور می‌زند؛ آیا گفتمان پساصهیونیسیم یک شکاف اساسی در گفتمان صهیونیسیم است و آیا این گفتمان تهدیدی جدی برای اسرائیل است و زمینه فروپاشی آن را همراه با سایر شکاف‌ها فراهم می‌سازد؟ بدیه است که این نوع تحلیل از تحولات آینده اسرائیل به‌نوعی تفسیر خوش‌بینانه شبیه است و نمی‌توان در مورد حتمیت آن نظر داد. به طور کلی تبیین و فروپاشی جامعه اسرائیل و موجودیت آن بر اساس شکاف‌های گوناگون موجود درون اسرائیل به‌ویژه با توجه به گفتمان پست‌صهیونیستی به‌عنوان شاخصه یک بحران گسترده در این جامعه نوعی قضاوت غیرواقعی است. روشن است که در برابر چنین تحولاتی به‌عنوان ساختارهای اجتماعی - سیاسی، کارگزاران و بازیگران صحنه تحولات اجتماعی و تصمیم‌گیران اسرائیلی منفعل عمل نکرده و برای مقابله با چالش‌های ناشی از این ساختارها به برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری می‌پردازند.

از آنجا که موضوع شکاف‌های درون جامعه اسرائیل، در محور پژوهش کنونی قرار ندارد، تنها به تاثیر گفتمان پساصهیونیسیم و به واقع دامنه این تاثیر بر تحولات سیاسی - اجتماعی اسرائیل می‌پردازیم. اصولاً باید بر این نکته تأکید کرد که پیش‌بینی فروپاشی گفتمان صهیونیستی و شالوده‌شکنی آن توسط گفتمان پست‌صهیونیستی در واقع نوعی فرافکنی عمل سیاسی - اجتماعی به‌ویژه از سوی تحلیل‌گران عربی - اسلامی و محول کردن وظیفه برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری راهبردی به فرایندهای اجتماعی و ساختارهای ناشی از آن است. به عبارت دیگر می‌توان چنین گفت که شاید

ناتوانی کشورهای عرب در مقابله با چالش اسرائیل از لحاظ نظامی و سیاسی به نوعی ناامیدی و انفعال، نه تنها در سطح دولتی بلکه در سطح تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان عربی-اسلامی نیز منجر شده است.

### سه. گذار به پساصهیونیسیم: موانع و چالش‌ها

اثبات این نکته که چالش پست‌صهیونیسیم یک تهدید اصلی برای جامعه و موجودیت اسرائیل از یک‌سو و خودگفتمان صهیونیستی از سوی دیگر نیست، در دو بُعد قابل بررسی است. محقق بر آن است تا در چارچوب دیالکتیک نفی آدورنو و موانع تحقق رویکرد انتقادی آن به بررسی ابعاد مزبور بپردازد: در بُعد نخست می‌توان بر اساس واقعیات موجود در رابطه با گفتمان پست‌صهیونیسیم، ماهیت و گونه‌شناسی آن به عملیاتی کردن فرضیه پژوهش پرداخت؛ دوم اینکه با تحلیل دامنه اثرگذاری گفتمان‌های سیاسی بر فرآیندهای اجتماعی و قابل تحقق بودن پیش‌بینی‌ها یا تحلیل‌های آن در طول زمان، به دامنه گسترش نفوذ پست‌صهیونیسیم در درون جامعه اسرائیل و تاثیر آن بر جامعه مذکور را بررسی کرد.

### الف. تناقض و باهم‌بودگی تنوع در ماهیت

در دیالکتیک منفی آدورنو با سه وجه و سویه مواجه هستیم؛ سوژه، ابژه و بر-هم-کنش میان این دو. کانت و هگل در این نمودار از جایگاه حساسی برخوردار هستند. آنچه آدورنو در دیالکتیک منفی از کانت و هگل فرا می‌آورد این نکته است که در تجربه، دو بعد طولی و عرضی<sup>۱</sup> یکدیگر را پوشش می‌دهند. در بعد طولی، سوژه با متأثر شدن از ابژه به تجربه‌ای معنادار<sup>۲</sup> و فیزیکی دست می‌یابد. «در ساحت طولی سوژه بدون ابژه تحقق نمی‌پذیرد و از دیگر سو در ابژه نیز وجوه دارد که هم فراسوی دسترسی سوژه قرار دارد و هم در همان حال تحقق سوپزکتیویته را ممکن می‌سازد.» (O'Connor, 2004: 16) در ساحت عرضی، سوژه درباره یک ابژه حکمی روا می‌دارد. در اینجا آدورنو از یک سو متأثر از تفسیرهای کانتی-هگلی است و از سوی دیگر خود را از این تفسیرها مجزا و مستقل می‌سازد.

#### 1. Lateral 1. Significant

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی. اسرائیل‌شناسی. سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

زندگی‌نامه فکری آدورنو، حتی در زیباشناختی‌ترین حالت دوری جستن از واقعیت و انتزاعی شدنش، نشان تجربه فاشیسم را بر چهره دارد. شیوه بازتاب یافتن این تجربه به لطف رمزگشایی رابطه انحلال‌ناپذیر میان نقد و رنج، در دل آثار هنری بر سازنده دعوی سازش‌ناپذیر او به نفی است؛ در همان حال که حد و مرزی بر این نفی می‌گذارد، «زندگی مخدوش» به لطف تأمل در باب سلطه فاشیستی در مقام سلطه‌ای برخاسته از فجایع طبیعی و اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌دارانه، از گرفتار بودن خویش در چنبره تناقضات ایدئولوژیکی فردگرایی بورژوازی آگاه است؛ فردگرایی‌ای که این زندگی زوال قطعی آن را دریافته است و در عین حال نمی‌تواند خود را از آن خلاص کند. ترور و وحشت فاشیستی نه تنها موجب درک خصلت جبری و سحرآمیز جوامع سراپا صنعتی شده است، بلکه همچنین به حریم ذهنیت یا سوپزکتیویته فرد نظریه‌پرداز نیز تجاوز می‌کند و سدهای طبقاتی برپا گشته در برابر توانایی شناختی او را مستحکم می‌سازد. آدورنو آگاه از این فرایند را در مقدمه خویش بر «اخلاق صغیر» بیان می‌کند: «همان‌قوایی که مرا پس رانده بودند مرا از درک تام و تمام خودشان نیز دور نگه داشته بودند. با این همه من پیش خودم به نقشم در این هم‌دستی معترف نشدم، هم‌دستی‌ای که هر آن کسی را گرفتار خود می‌سازد که حتی درباره امور فردی فقط حرف می‌زند حال آنکه خود با آن امر غیرقابل گفتنی رویاروست که در ترازوی جمعی در حال وقوع است.» (آدورنو، ۱۳۸۶: ۲۹)

به نظر می‌رسد نقد برنده آدورنو بر حیات ایدئولوژیکی فرد بورژوا به نحو مقاومت‌ناپذیری او را در دام تباه این حیات افکند. اما این نکته می‌تواند بدین معنا باشد که آدورنو هرگز واقعا آن انزوایی را که مهاجرت بر او تحمیل کرد ترک نگفته بود. تقدیر موناگونه (تک‌سازه و ذره‌ای) آن فردی که توسط قوانین تولید کار انتزاعی، مجزا و تک افتاده گشته است، در ذهنی‌گرایی فکری او منعکس است. از همین روست که آدورنو قادر نبود هم‌دردی شخصی خویش با فلک‌زدگان زمین را به هواداری منسجم نظریه‌اش از آزادسازی ستم‌دیدگان ترجمه کند. بصیرت اجتماعی نظری آدورنو در این خصوص که احیای ناسیونال سوسیالیسم تحت لوای دموکراسی را باید بالقوه خطرناک‌تر از گرایش‌های فاشیستی علیه دموکراسی دانست، باعث شد تا هراس روزافزون او از استقرار فاشیستی سرمایه‌داری انحصاری به وحشتی پس رونده از هر شکلی از مقاومت فعالانه بر ضد این گرایش‌های سیستم بدل گردد. او در آگاهی سیاسی دوپهلوی بسیاری از روشنفکران انتقادی آلمانی سهیم بود، همان کسانی که پیش‌بینی

می‌کنند کنش سوسیالیستی چپ‌گرا عملاً فقط ماشه ترور و وحشت فاشیستی راست‌گرایانه‌ای را که خواهد کشید، خود سرگرم نبرد با آن است. اما در نتیجه، هر گونه کنش یا پراکسیس، به نحو پیشینی و از قبل، به‌عنوان عمل‌گرایی کورکورانه تقبیح می‌شود و امکان هر نوع نقد سیاسی در کل تحریم می‌گردد؛ یعنی همان نقدی که یک کنش اساساً درست و پیش‌انقلابی را از تجلیات کودکانه‌اش در جنبش‌های انقلابی نوظهور تمیز می‌دهد. (فارس، ۲۰۱۵: ۴۴)

در تقابل با پرولتاریای فرانسوی و روشنفکران سیاسی‌اش، آلمان فاقد یک سنت یک‌پارچه و پیوسته برای مقاومت فعال و مبارزه‌جو<sup>۱</sup> لاجرم فاقد پیش‌شرط‌های تاریخی لازم برای به راه انداختن بحثی عقلانی درباره مشروعیت تاریخی مبارزه‌گری است. سلطه موجود، که بنابر تحلیل آدورنو، حتی پس از آشویتس نیز صور جدیدی از فاشیستی شدن را تحمیل کرده است، نمی‌توانست تحقق یابد اگر که «سلاح نقد مارکسیستی» به متممی به نام «سلاح نقد پرولتاریایی» نیازمند نمی‌بود. فقط در آن صورت است که نقد به حیات نظری انقلاب بدل خواهد گشت. این تناقض عینی نهفته در نظریه آدورنو بالاجبار به کشمکش بی‌فرجام راه داد. قطع‌نظر از اینکه آدورنو تا چه اندازه ایدئولوژی بورژوازی حقیقت‌جویی فارغ از ارزش‌گذاری را پدیده‌ای مربوط به مبادله کالایی می‌دانست، باید گفت او به همان اندازه به ردپاهای نزاع مبتنی بر جهت‌گیری فلسفی در گفت‌وگوی علمی بدگمان بود (بشاره، ۲۰۱۴: ۵۶).

آدورنو در اندیشه خود بسیار کوشید که مفهوم دیالکتیک منفی را در مصاف با دیالکتیک اثباتی یا همسان‌گرایانه هگل قرار داده و از طریق نفی امور اثباتی، منش اثباتی فیلسوفان پیش از خود را در راه تعالی سوژه متعالی زیر سؤال ببرد. او در انتقادی رادیکال از فلسفه مدرن دکارتی بیش از هر چیز سوژه مدرن را مورد حمله قرار داد و انفکاک سوژه و ابژه در فلسفه دکارتی را نقد کرد. در فلسفه مدرن ما با سوژه‌های شناسا درگیر هستیم که قادر است از راه‌های گوناگون از جمله تجربه‌های حسی، چیزهای بیرون خود، یا خودش را بشناسد، شناسایی چیزهای بیرون از آن ذهن کلی که منجر به برتری سوژه نسبت به چیزهای دیگر که البته بنیاد تعریف آنها نیز می‌شود. از سویی دیگر در شناخت سوژه از خود، سوژه یعنی همان دانای کنشگر، تبدیل به ابژه یعنی یکی از موارد شناسایی می‌شود.

## 1. Militant

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسراییل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴



همین تحویل سوژه به ابژه در شناسایی سوژه خود یکی از مهم‌ترین پیچیدگی‌های فلسفه مدرن امروز است. کوتاه سخن اینکه تز و آنتی‌تز در دیالکتیک منفی آدورنو هیچ‌گاه سنتزی همچون سنتز هگل یعنی تسخیر طبیعت خلق نمی‌کند؛ زیرا او قائل به برتری تز (سوژه) بر آنتی‌تز (ابژه) نیست.

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، اصولاً بر سر ماهیت و دامنه چالش‌گفتمان پسا صهیونیستی برای رژیم صهیونیستی توافق چندانی میان صاحب‌نظران وجود ندارد. این مسئله به‌ویژه از ماهیت و گونه‌شناسی خودگفتمان مذکور ناشی می‌شود که نوعی عدم اجماع را بر سر اثرگذاری آن نیز به دنبال می‌آورد. این اختلاف نظرها بر سر ماهیت و گونه‌شناسی و دامنه تأثیر پست‌صهیونیسم در واقع به‌نوعی از خود‌گوناگونی تعاریف پست‌صهیونیسم نیز برمی‌خیزد. برخی در این رابطه پست‌صهیونیسم را نوعی فرایند جهت‌تغییر شکل جامعه اسرائیل به سوی فرهنگی می‌دانند که ارزش‌های اولیه آن عمدتاً یهودی نیستند؛ یعنی فرایندی که از «دولت یهود» دست‌کشیده و به «دولت ساکنان اسرائیل» تبدیل می‌شود (Tobin, 2011: 52). این‌گونه تعاریف درحالی که نوعی گسست‌گفتمانی را میان صهیونیسم و پست‌صهیونیسم مشاهده می‌کند، اما بر سر موجودیت اسرائیل و حفظ آن به‌گونه‌ای دموکراتیک تأکید دارد و بدین ترتیب چالش اصلی را برای اسرائیل مطرح نمی‌سازد. در واقع باید گفت این نوع تعریف، نوعی امنیت‌آرمانی را برای اسرائیل و جامعه آن در خاورمیانه به دور از کشمکش مطرح می‌سازد. این همان بحثی است که «شیمون پرز» در کتاب *خاورمیانه جدید مطرح می‌سازد* (Peres, 1993: 78).

«بن آمی»<sup>۱</sup> استاد دانشگاه تل‌آویو در این رابطه نظری آشکار دارد و پست‌صهیونیسم را «ترکیب و ائتلاف جامعه اسرائیل به سوی جهانی نو، یک بازار اقتصادی آزاد، خاورمیانه‌ای جدید و برخوردار از ارزش‌های قابل قبول» می‌داند. در اینجاست که تحلیل برخی از نویسندگان عرب که در واقع پست‌صهیونیسم را نوعی سپر اطمینان رژیم صهیونیستی در جهان و قرن کنونی (بیست و یکم) می‌دانند که درصدد است با اتکاء به شیوه‌های جدید امنیت خود را تأمین کند، درست به نظر می‌آید. برای نمونه «معین حداد» پژوهش‌گر عرب برآن است که «پست‌صهیونیسم با توجه به

## 1. Ben Ami

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

دیدگاه‌های طرفداران آن، ترکیبی از اندیشه‌های کلی و متناقض است: بخشی از این اندیشه‌ها به ظاهر برای تأسیس یک صهیونیسم نوگرا تلاش می‌کند و بخش دیگر آن با محکوم ساختن و انکار رسانه‌ای رسمی اسرائیل مواجه شده و نوعی چالش با صهیونیسم قلمداد می‌شود.» تحلیل این دسته از پژوهش‌گران عرب به‌ویژه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که بر اساس دیدگاه‌های خود پژوهش‌گران و اندیشمندان اسرائیلی طرفدار پسا صهیونیسم، نوعی راه‌کار جدید جهت حل مشکلات کنونی جامعه اسرائیل است. برای نمونه نشریه فلسطینی *الکرمل* دیدگاه‌های «مناخیم برینگر» را نقل می‌کند که می‌گفت: صهیونیسم جنبشی برای بهبودی بیماری معین بود و به محض علاج آن وارد مرحله پست صهیونیسم می‌شویم... اسرائیل اکنون دارای مشکلات داخلی است. مشکل صلح، مشکل دین و دولت، مشکل مرزها. ما باید به‌عنوان شهروندان دولت پست صهیونیسم، با این مشکلات روبه‌رو شویم (حمدان، ۲۰۱۵: ۴۹).

البته در برابر این نوع تفسیرهای محافظه‌کارانه از ماهیت پسا صهیونیسم، دیدگاه‌هایی هم چه در اسرائیل و چه در میان اعراب وجود دارد که این گفتمان را یک چالش اصلی برای اسرائیل و صهیونیسم می‌داند. این نوع برداشت به‌ویژه از نوشته‌های برخی از پست صهیونیستی منتقد رژیم صهیونیستی، نظیر «بنی موریس» ناشی می‌شود. نقد بنی موریس در مورد فراروایت‌های تاریخی مورخان اسرائیل پیرامون مهاجرت اعراب و پناهندگان و نظایر آن از این دست است. وی در پژوهش خود با عنوان ریشه‌های مشکل پناهندگان فلسطینی با استفاده از اسناد باز یافته جنگ ۱۹۴۸ تأکید کرد که اسرائیل اعراب را به زور از خانه‌هایشان اخراج کرد و با تسریع در ویرانی دهکده‌های آنها، آبادی‌های یهودی‌نشین را جای آنها گذاشت (Morris, 1991: 87). دیدگاه‌ها و نوشته‌های ایلان پایه، یکی از مورخان جدید اسرائیل که تحت تأثیر اندیشه‌های پست مدرن نیز هست، باعث تقویت این دیدگاه‌ها شده است که پست صهیونیسم یک حرکت ضد صهیونیستی به معنی دقیق و کامل آن است. به نظر پایه پست صهیونیسم نگرش جدیدی است که بر اساس تغییر در مفاهیم و مجموعه اسطوره‌های ایدئولوژی صهیونیسم استوار است. «اصولا پست صهیونیست‌ها با نگرشی منتقدانه و نومیدانه بر گذشته صهیونیسم می‌نگرند و با نگاه غیر صهیونیستی به آینده چشم دوخته‌اند.» (Pappeh, 1995: 43) با توجه به همین برداشت‌های رادیکال است که برخی

تحلیل‌گران عرب، مانند «عبد الاسری» پژوهش‌گر سوری با دیدگاه آن دسته از اعراب که پست‌صهیونیسم را صهیونیسم را در جامعه جدید می‌دادند، مخالفت کرده و خواستار توجه جدی اعراب به این پدیده و شناسایی فرصت‌هایی است که می‌تواند جهت تحقق حقوق ملی اعراب فلسطینی را فراهم سازد (الاسدی، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۵). به هر روی تفسیر رادیکال از پست‌صهیونیسم طرفداران چندانی ندارد و حتی اندیشمندانی چون موریس و پاپه هم اصولاً در پی بنیان‌فکنی کل جامعه اسرائیل نیستند و تنها با تداوم عملیاتی کردن گفتمان صهیونیستی به‌عنوان راه‌کار سران اسرائیل مخالفت می‌کنند. این نکته را به‌ویژه از این دیدگاه می‌توان بحث کرد که اصولاً پست‌صهیونیسم به عنوان یک گفتمان سیاسی محصول دورانی است که صهیونیسم به اهداف عمده خود یعنی تأسیس دولت یهود و امنیت آن دست یافته است.

بحث محدود بودن دامنه اثرگذاری چالش پست‌صهیونیسم برای ایدئولوژی صهیونیستی و دولت اسرائیل را می‌توان با توجه به بحث گونه‌شناسی گفتمان پست‌صهیونیستی مورد تأیید قرار دارد. اصولاً باید گفت که طبقه‌بندی‌های گوناگون از گرایش‌های پست‌صهیونیستی صورت گرفته است که در آن ماهیت گفتمان پست‌صهیونیستی را در نگرش‌های گوناگون آن، به‌ویژه از بُعد ایجاد چالش برای صهیونیسم و اسرائیل، اساس و معیار تقسیم‌بندی می‌داند. یکی از تقسیم‌بندی‌های گفتمان پست‌صهیونیستی، نوعی طبقه‌بندی است که سه‌گونه گرایش برای پست‌صهیونیسم در نظر می‌گیرد: گرایش نخست، صهیونیسم را در پروژه خود بیش از حد موفق می‌داند. به اعتقاد این گرایش، رژیم اشغالگر اسرائیل باید از دولت یهودیان به دولت «همه شهروندان اسرائیل» تبدیل شود و قانون بازگشت متوقف گردد. گرایش دوم که «روبنشتاین» بر آن تأکید دارد، مشروعیت و قانونی بودن صهیونیسم را انکار نمی‌کند، اما اعمال ظالمانه آن در قبال اعراب را مورد انتقاد قرار می‌دهد. بنی موریس و نوشته‌های او بهترین نوع این نگرش دوم است که تا حدی نیز در نقد صهیونیسم جنبه رادیکال به خود می‌گیرد. گرایش سوم از همه گرایش‌های فوق رادیکال‌تر است و اصولاً صهیونیسم را حرکتی استعماری می‌داند و بر آن است که «صهیونیسم با یک اشتباه استعماری متولد شد.» نوشته‌های ایلان پاپه، «باروخ کیمرلینگ»، «گرشون شاوریر» و «آینتا شابیر» بازتاب این نوع نگرش است (مراد، ۲۰۱۲: ۶۴).

برخی پژوهش‌گران اسرائیلی نظیر «گرونی» استاد دانشگاه تل‌آویو، از دو نوع پست‌صهیونیسم مثبت و منفی یاد می‌کنند: پست‌صهیونیسم مثبت معتقد است که صهیونیسم به بسیاری از اهداف رسیده است و شاید بیشتر از آن اهداف را به دست آورده باشد. رژیم اشغالگر اسرائیل با تعداد قابل قبول پنج میلیون یهودی ایجاد شده و زبان عبری هم زبان علمی و ادبی و هم زبان کوچه بازار است. این گرایش بر آن است که حرکت‌های ناسیونالیستی ابدی نیستند. پست‌صهیونیسم منفی یک حالت ضدصهیونیستی داشته و ضدایدئولوژی‌های ملی اسرائیل است. این نوع گرایش موجودیت دولت یهودی را قبول ندارد و همان ادعایی را بیان می‌کند که توسط حرکت صهیونیستی قرن قبل بیان شده است. روش تفکر آنها از یک تفکر اصولی تندرو است که اسرائیل را به‌عنوان یک ملت به‌رسمیت نمی‌شناسد و مخالف آمدن یهودیان به اسرائیل بوده است (شراب، ۲۰۱۱: ۹۰).

یکی از طبقه‌بندی‌های گرایش‌ها و رهیافت‌های پست‌صهیونیستی، این گفتمان را به سه گرایش «پست‌صهیونیسم تجدیدنظرطلب»<sup>۱</sup>، «پست‌صهیونیسم معتقد به پالایش مذهبی»<sup>۲</sup> و «پست‌صهیونیسم اصلاح‌طلب»<sup>۳</sup> تقسیم می‌کند:

پست‌صهیونیسم تجدیدنظرطلب که تا حد زیادی تحت تاثیر پست‌مدرنیسم نیز هست، به ملی‌گرایی و هویت یهودی انتقاد کرده و بر اکثریت‌گرایی تأکید می‌ورزد. این گرایش ملی‌گرایی یهودی و فراروایت‌های تاریخ‌نگاری صهیونیستی را مورد حمله شدید قرار می‌دهد. این نگرش که در طبقه‌بندی‌های پیشین نیز به‌عنوان پست‌صهیونیسم منفی، پایان صهیونیسم و استعماری دانستن اسرائیل از آن یاد کردیم در دیدگاه‌های روشنفکرانی همچون «بنی موریس»، «تام سگیو»، «ایلان پاپه»، «جردم سالتر»، «باروخ کمبریونگ» و «آوی شالیم» بازتاب پیدا می‌کند. پست‌صهیونیسم معتقد به پالایش مذهبی که برخی از آن به‌عنوان «پست‌یهودیست»<sup>۴</sup> نیز نام می‌برند، دیدگاه رادیکال‌تری از تجدیدنظرطلبان داشته و اصولاً با تأکید بر اندیشه‌های ارتدوکس مذهب یهود، بنیان‌های دینی

- 
1. Revisionist Post-Zionism
  2. Religious Refinement Post-Zionism
  3. Reformist Post-Zionism
  4. Post-Judaism

ایدئولوژی صهیونیسم را زیر سؤال برده و مخالف با یهودیت می‌داند. این نگرش به یهودیت به عنوان یک دین انسانی و نه نژادپرستانه نگاه می‌کند و با روحانیون (خاخام) طرفدار اسرائیل و صهیونیسم اعلام جنگ می‌کند. «زیو هرزوغ» برجسته‌ترین این روشنفکران است. این مورخ باستان‌شناس بنیادهای تاریخی دین یهود مانند وجود یهودیان در مصر و ماهیت مذهبی پادشاه حضرت داود و سلیمان را مورد انکار و چالش قرار می‌دهد. برخی منتقدان دینی صهیونیسم در گذشته نظیر «موشه منوهین» و نیز جنبش «ناتوراکارتا» را می‌توان در این زمره جای داد، هرچند که آنها بنیادهای مذهبی و تاریخی بنی اسرائیل را همچون هرزوک زیر سؤال نمی‌برند (شراب، ۲۰۱۱: ۸۱-۷۹).

۲۱

پست‌صهیونیسم اصلاح‌طلب، که در نوع خود واکنشی به دو نگرش تجدیدنظرطلب و پالایش‌طلب مذهبی بود، بر آن است که ضمن انجام اصلاحات در رژیم اشغالگر اسرائیل و تصحیح عملکرد آن، به حفظ موجودیت و هویت اسرائیل دست بزند. استدلال آنها این است که صهیونیسم در گذشته به طور کلی خوب عمل کرده است و چون در حال حاضر به اهداف اصلی خود یعنی ایجاد دولت یهود و تضمین امنیت آن دست یافته است، باید اصلاحاتی در عملکرد آینده آن انجام گیرد. این نگرش ضمن تأکید بر دسترسی بنیادهای مذهبی صهیونیسم و یهودیت به‌طور کلی، بر آن است که رژیم اشغالگر اسرائیل بدون دموکراسی و پلورالیسم نمی‌تواند به هدف اصلی خود برسد. بنابراین ضمن انجام اصلاحات، حقوق سیاسی-اجتماعی و اقتصادی تمامی کسانی را که در اسرائیل زندگی می‌کنند، به رسمیت شناخت. این همان نگرشی است که در سایر طبقه‌بندی‌ها از آن به عنوان کسانی که بر «دولت شهروندی» به جای «دولت مذهبی» تأکید می‌کنند، نام برده می‌شود. «آمیل هریش» از جمله این نویسندگان است که می‌گوید: «اسرائیل باید مانیفست هسته ایده‌های یهودی و عمیق‌ترین آرزوها برای بشریت باشد... برای تحقق این رسالت تاریخی، اسرائیل باید یک دموکراسی لیبرال باشد.» (هریش، ۲۰۰۱: ۶۳)

با توجه به آنچه تاکنون مورد بحث قرار دادیم؛ یعنی گوناگونی نگرش‌ها در مورد تعریف و ماهیت پساصهیونیسم و نگرش‌های گوناگون طرفداران آن بر اساس تقسیم‌بندی‌های مختلف موجود، می‌توان نتیجه گرفت که اصولاً اکثر پست‌صهیونیست‌ها در تعریف و نوع نگرش خود به مسئله، چالش اساسی علیه صهیونیسم ایجاد نمی‌کنند و به‌طور کلی موجودیت دولت اسرائیل و بنیادهای اولیه صهیونیسم را می‌پذیرند. در این میان تنها نگرش صهیونیسم و اسطوره‌های یهودیت

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

را زیر سؤال می‌برند، اما همان‌گونه که بحث شد این‌گونه جریان‌های فکری در جامعه اسرائیل بسیار منزوی بوده و با واکنش شدید دیگران مواجه می‌شوند و تجربه دهه‌های پیشین نشان داده است که تاثیر چندانی بر صحنه اجتماعی و سیاسی اسرائیل ندارند.

### ب. تجرید از فرایند تاریخی و نفی انتزاعی

گزینه انتقادی آدورنو اینکه تفکر، به‌منظور سهیم شدن در حقیقت، باید به نحوی خودانگیخته معطوف به واقعیت اجتماعی‌ای باشد که به‌لحاظ عملی دستخوش تغییر است، تیزی و برندگی خویش را از دست خواهد داد اگر خود را به همان نسبت، برحسب مقولات مربوط به سازمانده تعریف نکند. مفهوم دیالکتیکی نفی آدورنو بیشتر و بیشتر از ضرورت تاریخی جانبدار بودن عینی تفکر دور می‌شد، ضرورتی که در سامان دادن خاص هورکهایمر به تفاوت میان نظریه انتقادی و نظریه سنتی، یا دست‌کم در دفاع او از «وحدت پویای» فرد نظریه‌پرداز و طبقه تحت سلطه، حضور داشت. دوری جستن و تجرد از این معیارها نهایتاً آدورنو را ضمن ستیزش با جنبش دانشجویی، وادار به همدستی‌ای مهلک با قدرت-های حاکم ساخت و حتی خود او نیز بدان پی نبرد. مسئله خودداری شخصی از کنش یا پراکسیس به هیچ رو یگانه موضوع مورد مناقشه در این جنجال نبود، لیکن ناتوانی آدورنو از رویارویی با مسئله سازمانده گویای نوعی نارسایی عینی در نظریه اوست، نظریه‌ای که با این وجود کنش اجتماعی را مقوله‌ای مرکزی در معرفت‌شناسی و نظریه اجتماعی فرض می‌گیرد (کریم، ۲۰۱۳: ۱۱۷).

اما با این همه، این تفکر آدورنو بود که مقولات رهایی‌بخش را با دانشجویان از نظر سیاسی آگاه درمیان گذاشت، مقولاتی که از سلطه پرده برمی‌دارند و به نحوی ناگویا و غیرمستقیم با شرایط تاریخی دگرگون شده انقلاب در شهرها تطابق دارند؛ شرایطی که دیگر نمی‌توان آنها را از طریق تجارب بی‌واسطه و مبتنی بر پیش‌داوری تعیین بخشید. قدرت آدورنو در بازنمایی در سطوح خرد و ذره‌ای ۱ توانست از دل دیالکتیک تولید کالایی و ارزش مبادله، مقولات رهایی‌بخش دفن شده در نقد مارکس از اقتصاد سیاسی را بیرون کشد، نقدی که قدرت آن به‌عنوان یک نظریه انقلابی یعنی

#### 1. Micro

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا‌شناسی. اسرائیل‌شناسی. سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

نظریه‌ای که مبین ساختن یا تغییر جامعه از منظر دگرگونی ریشه‌ای است غالباً از یاد اقتصاددانان مارکسیست معاصر رفته است. تفکر آدورنو در باب منطق اساسی مقولات شی‌ءوارگی و بت‌وارگی، رازآمیز ساختن و طبیعت ثانوی، حامل آگاهی‌های رهایی‌بخش نهفته در مارکسیسم غربی دهه‌های بیست و سی بو؛ مارکسیسم کرش و لوکاچ، هورکهایمر و مارکوزه، یعنی همان جریانی که خود را در تقابل با مارکسیسم روسی رسمی شکل داد (دلال، ۲۰۱۰: ۱۶۷).

آدورنو، در نقد فلسفی خویش بر ایدئولوژی‌هایی نظیر هستی‌شناسی بنیادین هایدگر و مکتب اصالت فاکت یا واقع‌گرایی پوزیتیویستی، مفاهیم خاستگاه را به منزله مقولات اصلی حاکم بر حیطه گردش رمزگشایی کرد. مقولاتی که دیالکتیک لیبرالی آن منبع مشروعیت اخلاقیات بورژوازی بود؛ یعنی نمود جعلی مبادله منصفانه میان مالکان برابر دیرزمانی پیش از این منحل گشته بود. اما همان ابزار نظری‌ای که به آدورنو اجازه داد تا چنین بصیرتی نسبت به تمامیت اجتماعی به دست آورد، او را از مشاهده امکانات تاریخی نهفته در یک کنش آزادی‌بخش بازداشت. در دل نقد او بر مرگ فردیت بورژوازی در مقام یک ایدئولوژی، پس‌مانده‌های اندوه موجه وجود دارد. اما در تفکر خویش، آدورنو نتوانست به شیوه‌ای درون‌ماندگار (به معنای هگلی این اصطلاح) از این واپسین موضع بورژوازی رادیکالیزه فراتر رود. این موضع او را درجا میخکوب کرد: با نگاه هراس‌زده و خیره به گذشته خوفناک؛ همان آگاهی‌ای که همیشه خیلی دیر به سراغ آن کسی می‌آید که تازه به هنگام شفق، آغاز به فهمیدن می‌کند (دلال، ۲۰۱۰: ۲۰۱).

نفی آدورنو از جامعه سرمایه‌داری پسین در حد نفی‌ای انتزاعی باقی مانده و خود را به خاص و مشخص‌بودگی نقد مشخص، بی‌نیاز ساخته است؛ یعنی به همان مقوله دیالکتیکی‌ای که سنت هگل و مارکس او را بدان ملزم کرده بود. مفهوم کنش، در آخرین اثر وی «دیالکتیک منفی»، دیگر برحسب تغییر اجتماعی در متن صور تاریخی مشخص‌اش؛ یعنی در متن صور مناسبات بورژوازی و سازمانده پرولتاریایی، به پرسش گرفته نمی‌شود. در نظریه انتقادی او، تباه شدن و پژمردن پیکار طبقاتی، خود را در قالب زوال برداشت ماتریالیستی از تاریخ بازتاب داده است. با این حال، زمانی برای هورکهایمر، منتسب ساختن نظریه به کنش‌های رهایی‌بخش پرولتاریا در حکم نوعی طرح و برنامه بود. اما حتی در آن موقع نیز شکل سازمانی و بورژوازی «نظریه انتقادی» نتوانست این برنامه را با

تحقق عینی آن هم‌گرا سازد. این واقعیت که از آن پس، جنبش کارگران که نخست توسط فاشیسم درهم کوبیده شد، ظاهراً به نحوی فسخ‌ناپذیر در روند بازسازی سرمایه‌داری دوران پس از جنگ در آلمان غربی جذب و ادغام گشت، معنای این مفاهیم را در نظریه انتقادی تغییر داد. این مفاهیم ضرورتاً می‌بایست خاص بودگی خود را از دست می‌دادند، اما این فرایند تجرید یا انتزاعی شدن به شیوه‌ای کورکورانه صورت گرفت. تاریخ انضمامی و مادی آدورنو به نحوی انتقادی تاریخی‌گری هایدگر را به منزله «مفهوم غیرتاریخی از تاریخ» به چالش گرفت، اما خود رفته‌رفته از مفهوم کنش اجتماعی او محو شد؛ این تلقی از تاریخ، در دیالکتیک منفی آدورنو تا آن حد تبخیر شده است که به‌نظر می‌رسد خود در فقر استعلایی مقوله هایدگر هضم و جذب شده باشد. به‌طور مسلم آدورنو در خطابه‌اش در انجمن جامعه‌شناسی آلمان، به‌درستی و قاطعانه بر جنبه بجا و با ربط مارکسیسم ارتدوکس صحنه گذاشت: «تیره‌های تولید صنعتی هنوز که هنوز است بر اساس مناسبات تولید سرمایه‌دارانه سازمانده می‌شوند و سلطه سیاسی، گاه و بی‌گاه، بر شالوده استثمار اقتصادی کارگران مزدبگیر استوار است.» اما ارتدوکس بودن او، قطع نظر از آنکه تا چه اندازه با جامعه‌شناسی رسمی آلمانی در تعارض بود، ضرورتاً نامعقول بود؛ زیرا صور مقولات هیچ ربط و نسبتی با تاریخ انضمامی و مشخص نداشتند. این روند تدریجی دوری جستن و تجرید از فرایند تاریخی باعث شده است تا نظریه انتقادی آدورنو به قالب‌های تعمقی و نه‌چندان مشروع نظریه سنتی رجعت کند. سنتی کردن تفکر وی نظریه او را به صدای عقل سالخورده و منسوخ در تاریخ بدل می‌سازد (براق، ۲۰۱۴: ۱۹).

گذشته از بحث‌هایی که در بخش گذشته در رابطه با ماهیت و گونه‌بندی گرایش‌های پسا‌صهیونیستی مطرح شده، مسئله محدود بودن تأثیرات گفتمان‌ها بر فرایندهای اجتماعی-سیاسی نیز یکی از دلایل عمده جدی نبودن چالش پست‌صهیونیسم برای اسرائیل است. علت این محدودیت اثرگذاری بیشتر در آن است که به‌دلیل انگاره‌های ثابت فراواقعیت‌های گفتمانی و عدم انطباق آنها با تحولات اجتماعی و همچنین تأثیر تحولات اجتماعی-سیاسی و اقتصادی بر خود گفتمان‌ها در طول زمان، نه‌تنها ماهیت گفتمان‌ها جذابیت خود را از دست می‌دهد، بلکه اصولاً تحولات اجتماعی-سیاسی، شرایط و بستر اثرگذاری گفتمانی را از میان برمی‌دارد. این بحث در



رابطه با تاثیر گفتمان پسا صهیونیستی در جامعه اسرائیل در طول دهه گذشته مشخص شده است. یکی از عواملی که باعث محدود شدن تاثیر گفتمان پست صهیونیسم بر فرایندهای اجتماعی و به چالش طلبیدن صهیونیسم و موجودیت و سیاست‌های رژیم اشغالگر اسرائیل می‌شود، در اهداف جنبش پست صهیونیستی نهفته است. اصولاً اهداف این جنبش در رابطه نزدیک با گرایشات گوناگون درون این گفتمان قرار دارد. به همان گونه که گرایشات اصلاح طلب، تجدیدنظر طلب یا گرایشات رادیکال تر دیگر در ماهیت با یکدیگر تفاوت دارند، در اهداف مورد نظر هم دارای همان تفاوت‌ها می‌باشند. به همین دلیل است که برخی نویسندگان و روشنفکران اسرائیلی، از دو جریان میانه‌روها و رادیکال‌ها در پست صهیونیسم نام می‌برند. در حالی که میانه‌روها خواستار نوعی اصلاحات در عملکرد رژیم اشغالگر اسرائیل هستند، رادیکال‌ها دیدگاه سرسختانه‌تری دارند.

گذشته از بحث اهداف جنبش پست صهیونیسم، اصولاً پست صهیونیست‌ها، چه رادیکال‌ها و چه میانه‌روها و سایر گرایشات آن، در جامعه اسرائیل نفوذ گسترده‌ای نداشته و همانند سایر گرایشات روشنفکری معاصر نظیر پست مدرنیسم، نتوانسته‌اند به یک قشر توده‌ای تبدیل شده و از دایره محافل دانشگاه فرائر روند. صهیونیسم نیز مانند مدرنیسم در غرب به واقعیت اساسی و بنیادین جامعه اسرائیل تبدیل شده و در تار و پود اسرائیلی‌ها ریشه دوانده است. گذشته از این، موقعیت اسرائیل به عنوان یک جامعه تازه بنیان یافته و متکی بر نظامی‌گری و بیگانه از محیط منطقه‌ای خود از یک سو و ماهیت استثنایی کشمکش عربی - اسرائیلی مانع آن شده است که پست صهیونیسم بتواند اهداف و آرمان‌های خود را در سطح گسترده تبلیغ کرده و در جامعه اسرائیل عمومی کند.

گذشته از این در طول سال‌های دهه ۱۹۹۰ و سال‌های نخستین قرن بیست و یکم تحولاتی در سطح جهانی و منطقه‌ای رخ داده است که به نوعی خود گفتمان پست صهیونیستی را تحت تاثیر و تحت الشعاع قرار داده و دامنه اثرگذاری آن در جامعه و رژیم اشغالگر اسرائیل و اصولاً توجیه استدلال‌های آن برای گذار از صهیونیسم را با مشکل مواجه ساخته است. این تحولات را در چند عرصه می‌توان بررسی کرد:

پست صهیونیسم در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ در اوج محبوبیت و رشد خود بود.

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

در آن برهه زمانی نه تنها سازمان آزادی‌بخش فلسطین (در نوامبر ۱۹۸۹) اسرائیل را به رسمیت شناخت، بلکه انتفاضه نخست فلسطینی‌ها به پایان رسید و با شروع کنفرانس مادرید امید زیادی به پیدا کردن راه حلی برای مسئله فلسطین می‌رفت. حمله عراق به کویت نیز به کمک اسرائیل آمد و توجهات را از کشمکش عربی-اسرائیلی به سمت کشمکش عربی-عربی و فروپاشی ملی‌گرایی عربی سوق داد. انزوای ساف از ۱۹۹۱ به بعد و مذاکرات محرمانه این سازمان با حزب کارگر و بستن قرارداد صلح «اسلو» در ۱۹۹۳ امید بسیار زیادی را برای تحقق صلح به ارمغان آورد. همه این حوادث، روشنفکران اسرائیل را به این نتیجه رساند که صهیونیسم به اهداف عمده خود دست یافته و جایی برای تداوم آن وجود دارد. با این همه، تحولات بعدی این ایده‌ها را بر باد داد. صلح اسلو از ۱۹۹۴ به بعد با مشکل مواجه شد و در سال‌های بعد به نوعی بن‌بست رسید. اندکی بعد هم حوادث ناشی از این بن‌بست به تحولاتی منجر شد که با شرایط اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ متفاوت بود.

روی کار آمدن جریان‌های رادیکال و افراطی در دو طرف کشمکش، بار دیگر مسئله تهدیدات امنیتی و چالش بر سر راه موجودیت هر دو را مطرح ساخت. آمدن حزب لیکود، دولت شارون و سیاست‌های آن به بروز خشونت‌های جدید منجر شد. شروع انتفاضه دوم در اواخر دهه ۱۹۹۰، گسترش عملیات انتحاری گروه‌های رادیکال اسلامی حماس و جهاد اسلامی فلسطین از یک‌سو و گروه‌های شهدای الاقصی وابسته به جنبش فتح از سوی دیگر که به قیمت جان ده‌ها اسرائیلی تمام شد، بار دیگر مسئله امنیت را به موضوع روز تبدیل کرد. در چنین شرایطی بحث طرفداران گرایش‌های اصلاح‌طلب، معتدل و حتی برخی رادیکال‌های پست‌صهیونیست که بر آن بودند اسرائیل و صهیونیسم به‌طور کلی به اهداف خود در رابطه با استقرار دولت یهود و تأمین امنیت آن دست یافته‌اند، با واقعیات جدید تطبیق نمی‌یافت.

رشد رادیکالیسم اسلامی در سطح منطقه و جهان و به‌ویژه عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه اهداف امریکایی، جامعه و رژیم اشغالگر اسرائیل را با خطر بسیار جدی‌تری مواجه کرد. بیانیه‌ها و مواضع گروه‌های رادیکال افراطی نظیر القاعده و مجموعه‌های وابسته به آن علیه اسرائیل و نفی موجودیت دولت یهود، گرایش‌های افراطی جنبش صهیونیستی و اسرائیل را تقویت کرد و به همین دلیل پایگاه توده‌ای آنها را نیز در جامعه اسرائیل گسترش داد. حمایت توده‌های فلسطینی از

جریانات فوق و چهره‌هایی چون بن‌لادن و صدام حسین، افکار عمومی اسرائیل را متقاعد کرد که امنیت اسرائیل و موجودیت دولت یهود همچنان با خطر اساسی مواجه است. مجموعه این تحولات شرایطی را به‌وجود آورده که اصولاً بستر اثرگذاری گفتمان پست‌صهیونیسم را دگرگون ساخته است و استدلال‌های طرفداران آن مبنی بر پیش آمدن ذهنیت مناسب جهت توقف صهیونیسم و سیاست‌های گذشته رژیم اشغالگر اسرائیل را بی‌اعتبار ساخته است. مجموعه این تحولات تأییدکننده مباحث‌های ما در این بخش از مکتوب است که طبق آن گفتمان‌ها در طول زمان توان اثرگذاری خود را از دست می‌دهند. این مسئله بیشتر از این امر ناشی می‌شود که گفتمان‌ها معمولاً ماهیت ایستا دارند و بر گذاره‌ها و آموزه‌های ثابت در پیش‌بینی حوادث تأکید می‌کنند، در حالی که فرایندهای اجتماعی در پویایی همیشگی بوده و بستر اجتماعی در واقع، در طول زمان گفتمان‌ها و طرفداران آنها را تحت تاثیر قرار داده و ماهیت گذاره‌ها و موضع‌گیری آنها را متحول می‌کنند. آنچه که در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه نخست قرن بیست‌ویکم روی داده است، در واقع به تضعیف استدلال‌های طرفداران پست‌صهیونیسم و تحول مواضع طرفداران آن منجر شده است.

### نتیجه‌گیری

آدورنو و دیگر متفکران انتقادی تسری عقلانیت ابزاری به تمامی حیطه‌های اجتماعی، شی‌وارگی و نیز تبدیل شدن انسان مدرن به انسان تک‌ساحتی را از مظاهر سلطه و استیلای فرهنگی سوژه‌انگاری در دنیای جدید می‌دانند. قدرتی که با استفاده بهینه از سوپرتکیویته استمرار می‌یابد و نه سرکوب عینی. در تراز این تفکر، دیالکتیک ماتریالیستی نیروهای زنجیره‌ای تولید در قالب مفهوم‌گونه نظریه زنجیره شده و در بند بازتاب یافته است؛ نظریه‌ای که به نحوی گریزناپذیر در چنبره مفاهیم مطلقاً درون ماندگار و گسسته از واقعیت گرفتار شده است. اگر زمان تفسیر کردن جهان به سر آمده و تلاش برای تغییر دادن آن ضروری گشته است، پس ناگزیر فلسفه صحنه را ترک می‌گوید... اکنون نه زمان فلسفه اولی، بلکه زمان فلسفه آخرای است. این فلسفه آخرای آدورنو نه خواسته و نه توانسته است عزیمت‌گاه خویش را ترک گوید.

گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌های منسجم ذهنی گرچه محصول فرایندهای اجتماعی و سیاسی شرایط محیطی خود هستند، اما همیشه از قدرت اثرگذاری چندانی بر فرایندهای اجتماعی برخوردار نبوده‌اند. ما در این پژوهش بر آن بودیم تا تاثیر پست‌صهیونیسم را به‌عنوان یک گفتمان سیاسی-اجتماعی بر تحولات جامعه اسرائیل مورد کنکاش قرار دهیم. سؤال اساسی پژوهش این بود که آیا پسا‌صهیونیسم می‌تواند یک گسست اصلی در صهیونیسم محسوب شود؟ در جریان پژوهش پیرامون این مسئله، با الگوگیری از دیالکتیک نفی آدورنو و رویکرد انتقادی وی به این نتیجه رسیدیم که برخلاف تصور برخی پژوهش‌گران اسرائیلی یا عربی و مسلمان، پست‌صهیونیسم نمی‌تواند چنین چالشی را ایجاد کند. در این نوشتار با تکیه بر دو بحث اصلی این فرضیه را مورد سنجش قرار دادیم که پسا‌صهیونیسم نمی‌تواند گسست اصلی در صهیونیسم یا چالشی بنیادین برای جامعه و رژیم اشغالگر اسرائیل محسوب گردد:

نخست با توجه به ماهیت گفتمان پست‌صهیونیسم و گونه‌شناسی بحث‌های طرفدار آن نشان دادیم که بیشتر روشنفکران پست‌صهیونیست از آن به‌عنوان ابزاری برای نقد عملکرد رژیم اشغالگر اسرائیل و ایدئولوژی رسمی آن (صهیونیسم) بهره می‌گیرند تا ابزاری جهت فروپاشی اسرائیل. علاوه بر این، این گفتمان همچنان به‌عنوان یک بحث حاشیه‌ای در محافل روشنفکری اسرائیل باقی مانده است. در مرحله دوم با تکیه بر تجربه خاورمیانه در دهه اخیر نشان دادیم که گفتمان پسا‌صهیونیستی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ در اوج خود بود، اما تحولات واقع شده در سطح فرایندهای اجتماعی از ۱۹۹۳ به بعد در رژیم صهیونیستی، منطقه خاورمیانه و نظام جهانی، بر پست‌صهیونیسم تاثیر گذاشته است. از آن گذشته ظهور گرایش‌های رادیکال در هر دو سوی جامعه فلسطینی و اسرائیلی، بنیادهای نظری و جایگاه آموزه‌های پسا‌صهیونیستی که بر تحقق اهداف صهیونیسم در تأمین امنیت اسرائیل تاکید دارد، به شدت تضعیف شده است. این تحولات نشانگر آن است که برخلاف تصور و امید برخی، پسا‌صهیونیسم به‌عنوان یک گفتمان سیاسی-اجتماعی تاثیر چندانی بر فرایندهای اجتماعی-سیاسی اسرائیل نخواهد گذاشت.

## منابع و یادداشت‌ها:

۱. آدورنو، تئودور (۱۳۸۶)، *علیه ایده‌الیسم*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: گام نو.
۲. الاسدی، عبده (۱۳۸۰)، *پست‌صهیونیسم: رویکرد انتقادی*، ترجمه رحیم اصغری، تهران: مطالعات پژوهشی.
۳. بهزادی، راحله (۱۳۸۰)، «پست‌صهیونیسم در اسرائیل: بررسی تأثیرات پست مدرنیسم بر آن پس از دهه ۱۹۷۰»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی*، دانشگاه آزاد کرج.
۴. براق، منال (۲۰۱۴)، *نقد المجتمع التعددی الیبرالی: اضطهادیه الالغاء و الازاله*، الجیزه: دار البیادر للنشر و التوزیع.
۵. برهوم، فوزی (۲۰۱۵)، *الصهیونیه و الاستراتیجیات البدلیه*، الطبعة الاولى، الجیزه: دار البیادر للنشر و التوزیع.
۶. بشاره، عزمی (۲۰۱۴)، «هیمنه الافکار التقدیه بین الانجازات و الاخفاقات»، *مجله الفكر العربی*، مجلد ۱۳، عدد ۷۵.
۷. حداد، معین (۲۰۰۶)، «تحلیل طهره مابعد الصهیونیه»، *مجله شؤون الاوسط*، السنه الرابعه، العدد ۷۲.
۸. حلبی، تحسین (۱۳۸۰)، «شکاف‌های داخلی اسرائیل: اختلاف میان صهیونیسم و پساصهیونیسم و...»، ترجمه عیسی حمیدی، *فصلنامه مطالعات پژوهشی*، سال هفتم، شماره ۸، صص ۱۸۳-۱۳۴.
۹. حمدان، میسا (۲۰۱۵)، «المابعد الصهیونیه: آراء و نظریات»، *مجله الكرمل*، السنه الثانيه، العدد ۷.
۱۰. حنیفه، احمد (۱۳۸۰)، *رژیم صهیونیستی: احزاب سیاسی*، ترجمه عبدالکریم جادری، تهران: سپاه پاسداران.
۱۱. حیدر، رنده (۱۹۹۷)، «المورخون الاسرائیلیون الجدد و نقد الرایه الصهیونیه ل حرب ۱۹۴۸»، *صحیفه النهار*، السنه السابعه، عدد ۳۴۲۱.
۱۲. جمال، ممدوح (۲۰۱۵)، «مكونات المابعد الصهیونیه: نظره من الداخل»، *مؤسسه الدراسات الفلسطینییه*، علی الموقع التالي: <http://www.palestin-studiest.org/sites/default/failes>
۱۳. خلیل، شاکر (۲۰۱۳)، «الطفره الیهودیه: من الصهیونیه الی مابعد الصهیونیه»، *مجله قضایا اسرائیلیه*، مدار، السنه العاشره، عدد ۷۶.
۱۴. دلال، سعدون (۲۰۱۰)، *اعتماد النقد الرادیکالی حیال المجتمع الاسرائیلی و الفكر الصهیونی المهیمن*، بیروت: مؤسسه الدراسات الفلسطینییه.
۱۵. رزین، اسماعیل (۲۰۱۴)، «الثغرات الاسرائیلیه: قراءه فی المابعد الصهیونیه»، ترجمه من منصور عبدالله، *مجله الآداب*، السنه الثانيه العدد ۵۶، انظر موقع الجریده: <http://www.adabmag.com/node/70>
۱۶. شراب، عادل (۲۰۱۱)، *الدوله و المجتمع فی اسرائیل بین تعدد الثقافات و حروب الثقافه*، الطبعة الثانيه، دمشق: دار النهضه للتوزیع و النشر.
۱۷. فارس، سراج (۲۰۱۵)، *الفکر النقاد: سیره فی آراء آدورنو*، *مجله الفكر العربی*، مرکز دراسات الوحده العربیه، السنه الرابعه، العدد ۲۷.
۱۸. کاپلستون، فریدریک (۱۳۶۷)، *تاریخ فلسفه: از فیخته تا نیچه*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی سروش.
۱۹. کریم، عبدالصمد (۲۰۱۴)، *الدوله المدینیه: نظریه تقدیه*، بیروت: دار کنعان.
۲۰. مراد، نجمه (۲۰۱۲)، *الانشقاقات و الاتجاهات المابعد الصهیونیه*، الطبعة الثانيه، القاهره: مرکز النشر الثقافی.
۲۱. محمود، ابراهیم (۲۰۱۴)، *الدیالکتیک السالب*، الطبعة الثانيه، بیروت: دار التنویر.

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴

٢٢. نرمين، هاجر (٢٠١٥)، «مقومات النقد في الذاكره الاوربيه»، مجله المستقبل العربي، السنه الرابعه، العدد ٧.  
٢٣. هريش، أميل (٢٠٠١)، النقد السوسيولوجي للنخبه الاثنيكنازيه الحاكمه في اسرائيل، ترجمه رجاء منصور، رام الله: مركز  
تكنولوجيا التعليم.

24. Adorno, Theodor (1973), *Negative Dialectic*, London and New York: Routledge.
25. Lissak, Moshe (1996), *Critical Sociology and Establishment Sociology in The Israel Academic Discourse?* Austen University of Texas Press.
26. Lustick, Ian (2002), *Arabs in The Jewish State: Israel's Control of a National Minority*, New York: University press.
27. Moriss, Benny (1991), *The Origins Of Palastinian Refugee Problem*, In L. J Silberstein, *The Postzionism Debates: Knowledge and Power in Israel Cultur*, New Yourk: Routledge.
28. Pappah, Ilan (1995), *Critique and Agenda: Post-zionist Scholars in Israel*, London: I. B tamris.
29. Peres, Shimon (1993), *The New Middle East*, New York: Henry Hott.
30. O'connor, Brian (2004), *Adorno's Negative Dialectic: Philosophy and the Possibility of Critical Rationality*, London: Cambridge.
31. Silberstein, Lawrence J (1999), *The Postzionism Debates: Knowledge and Power in Israel Cultur*, New Yourk: Routledge.
32. Tobin, Jonathan. S (2011), *Post-Zionist Headache*, TelAvive: University News.
33. Walsh, Philip (2005), *Skepticism, Modernity and Critical Theory*, London: Palgrave.